



دیپلماسی و فرصت طلبی در تحقیق

درباره این نظریه جدید بعداً بحث خواهیم کرد . در اینجا فقط می‌گوئیم که حتی تحقیق « دیپلماتیک » ، اهل مدارا و بطور کلی خوشبینی بیش از حد شد ، از حقایقی که مسائل ناخوشایند را مطرح کردند احتراز کرد ، این مسائل را زیر واژه‌های فنی مخفی داشت ، و با آنها از در بخشایش و « سازش » درآمد . « مسئولیت سفیدپوستان » ، که در زمان استعمار حکومت بر کسانی بود که نمی‌توانستند بر خود حکومت کنند ، اکنون به رفتارهای دیپلماتیک در تحقیق و در بحث‌های عمومی تبدیل شد .

این تعصب‌ها حتی به اصطلاحات نیز راه یافتند ، در دوره‌های استعماری همه از واژه ایستای « مناطق عقب‌مانده » استفاده می‌جستند . از این واژه چنین برمی‌آمد که اولاً اینها منطقه بودند و کشور نبودند و ثانیاً شرایط را نمی‌شد تغییر داد . پس از استعمار ، اصطلاح فوق عوض شد و اصطلاح پویای « کشورهای عقب مانده » متداول گشت ، که عقب ماندگی کشورهای فوق را بخوبی بیان می‌کرد . بعلاوه ، این می‌رساند که عقب‌ماندگی چیز خوبی نیست ، و کشورهای

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نویسنده معتقد است که تا انتقاد

دائم و جستجوگری از راهها و روش‌های

علوم احتمالی بعمل نیاید در این علوم

پیشرفتی مشاهده نخواهد شد . بعزت

فقدان چنین انتقادی ، تحقیقاتی که

پس از جنگ دوم جهانی بر روی کشورهای

عقب‌مانده انجام شده با تمام حجم و

فطری که کتابها و گزارش‌های حاصله

داشته‌اند از کیفیت و مناسبت کافی

برخوردار نبوده‌اند . این بخصوص در

مورد اقتصاددانان و کوشش‌هایی که

برای حل مسائل برنامه‌ریزی کشورهای

فوق بکار برده‌اند نیز صادق است .

آنچه می‌خوانید گوششی در راه تحقیق

و ارزیابی راه و روش‌های موجود در

زمینه اقتصاد است .

گونار میردال ترجمه : قهرمان قدرت‌نما

مسئله فقر جهانی

(۲)

ادنیس
بعنوان

شگی ،

ولید
و
سیار

وقفت
شدان

برملی
ریکاتی

ری :

سینما

مشایی

طیامی

میداند .

حقیقت

بعزت

زاینرو

خارجی

مالتهای

مع شده

شنیدن

ه‌ایم .

برزیل

ت .

که

ه ، و در

موج

ست ،

شیوه

ک‌ادی

ز ما

ترمان

وسيله

سینما

باشد ،

خپوستی

بر ناندو

و چاپ

برملا

س‌زمان

ایتمه

استیزات

تسینوان

لسس

ه ۵۶

عقبمانده باید برای توسعه برنامه‌ریزی کنند ، و در این راه بتوسط کشورهای پیشرفته یاری شوند .

بعمل سیاسی ، اصطلاح مزبور پس از مدتی خارج از نزاکت بنظر آمد و اصطلاحات دیگری بنا بملاحظات ای جای آنرا گرفت . یکی از آنها « کشورهای در حال توسعه » است که بتوسط گزارش‌های سازمان ملل رسمیت پیدا کرده است . این اصطلاح ، البته غیرمنطقی است ، زیرا که به اصطلاح مصادره بمطلوب می‌کند و بدرستی مشخص نمی‌دارد که آیا کشوری عقب مانده است یا در حال توسعه ، و در چه مرحله‌ای از توسعه یافتگی قرار دارد . بعلاوه ، اصطلاح فوق ، جان کلام را که عقب ماندگی يك کشور و نیاز به توسعه و لزوم برنامه‌ریزی باشد بیان نمی‌کند . ممکن است اظهار ادب فوق زیاد مهم بنظر نرسد . ولی چون حکایت از تعصبات عمیقتری در روش‌های علمی مطالعه مسائل کشورهای عقب‌مانده دارد ، گفتنش ضروری است - ومن بهمین دلیل ذیلا به بیان و انتقاد آن خواهم پرداخت .

منافع فرصت طلبانه

در این باره که چگونه تغییر فضای سیاسی دنیا باعث بوجود آوردن روش دیپلماتیک و بسیار خوشبینانه مطالعات اقتصادی شد ، بحث کردیم . ولی باین نمی‌توان بسنده کرد و باید گفت که چگونه این روش جدید یباری منابع فرصت طلبانه رفت . وقتی که جهان نسبت به مسئله فقر آگاهی پیدا کرد ، مردم کشورهای پیشرفته - گرچه در لفظ و نه در عمل - برخود دانستند که در کار توسعه به کمک کشورهای عقب‌مانده بروند . و چون روش بیش از حد خوشبینانه مطالعات اقتصادی ، قیمت کمک‌ها را ارزانتر می‌کرد ، پیشرفته‌ها این روش را درست‌تر دانستند .

در کشورهای عقب‌مانده نیز ، هم محافظه کاران و هم اصلاح‌طلبان ، هریک بدلیل فرصت طلبانه خاص خود روش بیش از حد خوشبینانه مورد بحث را پذیرا گشتند . در واقع اگر روش مزبور واقعی از آب درمی‌آید ، طبقات ممتاز بدون اینکه دست از امتیازات خود بدارند ، بتوسعه دست می‌افشند . اگر روش فوق درست از آب درمی‌آید ، لااقل آنها مجبور به قبول اصطلاحات عمقی داخلی که برای توسعه سریع و پایدار کشورهای عقب‌مانده ضرور است نمی‌شدند . طبیعی بود که این طبقات و محافظه کاران گوش خود را به آنچه که نظریه جدید و وارث نظریه استعمار دور ریخته بود ، به‌دندند و عامل آب هوا ، ساخت‌های اجتماعی ، گرایش‌ها ، نهادها ، و اثرات سطوح پائین‌زندگی توده‌های فقیر بروی بهره‌وری یا قدرت تولید ، یعنی همان عوامل دور ریخته شده را نادیده بگیرند .

اصلاح‌طلبان نیز ، خود بخود بدین عقیده متمایلند که برنامه‌ریزی اسباب توسعه کارآمدتر و سریعتر می‌شود . و این نظریه آن‌فینسوف را هم باید متذکر شد که صنعتی شدن و بطور کلی سرمایه‌گذاری

- عبارت نهائی ، همان تغییرات « نحوه تولید » مورد نظر او - بسرعت به بخش‌های دیگر اقتصاد سرایت خواهد کرد و تمام « زیربنای » فرهنگ ، ساخت اجتماعی ، و گرایش‌ها و نهادها را تحت تأثیر قرار خواهد داد . در حقیقت ، از این لحاظ ، مارکسیسم مقدمه‌ای بر نظریه بیش از حد خوشبین توسعه اقتصادی پس از جنگ که بعداً بشرحش خواهیم پرداخت ، محسوب می‌شود .

بدینگونه ، آونگ تعصب از این طرف بطرف مخالف رفت ، یعنی از نظریه بدبینانه استعماری به نظریه خوشبینانه پس از جنگ پرید .

نقش اقتصاددانها

ما اقتصاددان‌ها ، با جاه‌طلبی و پستکار خاص خود و با کمک ستهای خویش باستقبال مسائل پس از جنگ کشورهای عقب‌مانده رفتیم و قسمت بزرگی از تحقیقات مربوطه را انجام دادیم . و این درست مخالف نقش کوچکی بود که در دوره مستعمره‌داری قبلی بازی کرده بودیم .

اقتصاددان‌ها ، عادت کرده و آموخته‌اند که برای مسائل دستورالعمل‌های بویائی بسازند ، و هر جا که نیروهای مسلط سیاسی اراده بمطالعه آن دستورها بپردازند ، در اصل ، حتی وقتی برای برنامه‌ریزی يك کشور ، عهد محال را تجویز کنیم ، ما برنامه‌ریز هستیم . و هیچ‌بائی نداریم که مدل‌های نظری کلی بی‌سازیم که برای تمام کشورها و حتی تمام دنیا بکار روند . و این درست همان چیزی است که مناطق عقب‌مانده پس از کسب استقلال ، برای حل مسائل برنامه‌ریزی و توسعه خود خواستار آن بودند .

متأسفانه ، حرف‌ها ، نظریه‌ای را صاحب بود که چون بکار کشورهای عقب‌مانده بستیم ، به سود تعصبات فرصت طلبانه‌ای که مشاعر و پیشانی‌ها را قتل‌عام می‌کرد ، متمایل شد . نظریه با توجه به شرایط کشورهای پیشرفته و برای طرح مسائل

کوتاه مدت و دراز مدت آنها بصور واقع‌گرایانه و منطقی ساخته و پرداخته شده بود . ما در کار خود بقدری موفق بودیم که مفاهیم و نظریه‌های خود را بدان‌ها و زبان بحث‌ها نیز کشانیدیم . من درباره نظریه حکومت سئوکراتیک (۱) انتقادهای زیادی دارم ، ولی باتمام این احوال معتقدم که نتایج حاصله از کاربرد این نظریه در کشورهای پیشرفته به مراتب بهتر از کشورهای عقب مانده بوده است .

وقتی که اقتصاددان‌ها به انجام تحقیق‌های فراوان درباره شرایط کشورهای عقب مانده خوانده شدند ، طبیعی بود که از ابراز نظری حاضر و آماده و آشنای کشورهای پیشرفته استفاده برند . نباید انتظار داشت که اقتصاددان‌های کشورهای عقب‌مانده راه دیگری را طی می‌کردند . علاوه بر منافع فرصت طلبانه روشنفکران گروه‌های محافظه‌کار و اصلاح‌طلب ، که شرحش گذشت ، بسیاری از اقتصاددان‌های این کشورها یا در کشورهای غربی درس خوانده و یا از معلمان دانش آموخته دانشگاه‌های غرب بهره گرفته بودند . بعلاوه ، همگی غالباً یا کتب و نوشته‌های اقتصادی نوع غربی تماس داشتند . آشنائی با مفاهیم و مدل‌های اقتصادی غرب و کاربرد آنها برای ایندسته از اقتصاددان‌ها منزلت اجتماعی و بین‌المللی می‌آورد .

فرض‌های غیر واقعی

باتمام گوناگونی عقاید نویسندگان و مکتب‌های فکری ، نظریه‌های اقتصادی فرض‌های مشترکی دارند ، که بکل یا شرایط کشورهای عقب مانده نمی‌خوانند . و جالب اینکه بسیاری از این فرض‌ها درست برخلاف عقاید نظریه استعماری که اسباب اعتراض روشنفکران محلی و حمایت کشورهای پیشرفته و عقب مانده از آن اعتراض شد ، وضع شده‌اند .

بطور خلاصه باید گفت که روش تازه از شرایط ویژه کشورهای عقب‌مانده که مشول عقب ماندگی و جلوگیری از توسعه آنها هستند ، جدائی



گرفت
کشور
کنار
به دین
جدید
های
ندارد
کشور
استوایی
صنعتی
صورت
سیخه
گفته
عقب‌مانده
لیکن
درست
بودن
این
میسازه
زمینه
نگرفته
که گره
فراوان
تولید
حیوانات
نه تنها
باعت
زنده
آنها را
راهها
بیزان
بر
و گهگاه
کشور
اغلب
نیاز
فقیر
زیاد
و هوای
بزرگی
و برنامه
دوری
کشورها
و
مخالف
کشورها
معتقد
مقابل
شان
جهتی
اقتصاد
کشورها
اقتصاد
قبر

ع گرایه
با درکار
نظریه‌های
بیم . من
تقاردهای
تقدم که
ورهای
مانده
قوهای
مخوانند
ساز و
برند .
شورهای
علاوه بر
یافته‌کار
یاری از
ی غربی
مویخته
علاوه ،
ع غربی
مدلهای
دسته از
میاورد .
مکنهای
تفرکی
ب مانده
فرض‌ها
اسباب
شورهای
وضع ،
تازه از
ول عقب
جدائی

گرفت . از اینرو ، در این روش هرچه که در کشورهای فوق ناخوشایند ، مشکل و ناخواسته بود کنار گذاشته شد و بدینوسیله زمینه برای میل به دینمائی و خوشبینی زیاده از حد مساعد گشت . مثلاً ، عامل آب و هوا ، مطابق گفته نظریه جدید ، اهمیت چندانی در توسعه اقتصادی کشور های پیشرفته که همگی در منطقه معتدله قرار دارند ندارد . ولی از یک نکته غافل نباید بود که کشورهای عقب مانده در مناطق استوایی و نیمه استوایی واقعند . و تمام فعالیت‌های موفق در زمینه صنعتی شدن و توسعه اقتصادی در مناطق معتدله صورت پذیرفته‌اند . در دوران استعمار ، این را نتیجه تصادف تاریخ می‌دانستند . همانطور که قبلاً گفته شد ، در این دوران ، آب و هوا بر توجیه عقب‌ماندگی مناطق پس‌افتاده نقش مهمی را داشت . لیکن ، در نوشته‌های اقتصادی پس از جنگ ، برست برعکس ، آب و هوا یا بعنوان بی‌اهمیت بودن کنار گذاشته شد ، یا اصولاً فراموش گشت .

این امر مطالعات علمی را غیر واقعی و نادرست میسازد و البته ناموجه است . با وجود اینکه در زمینه آب و هوا تحقیقات صحرائی زیادی صورت نگرفته است ، معیناً بطور کلی می‌توان گفت که گرما و رطوبت‌های خیلی زیاد به فساد کالاهای فراوان و از بین رفتن خاک می‌انجامد و باعث تولید پائین بعضی از زراعت‌ها ، جنگل‌ها و حیوانات می‌گردند . آب و هوای گرم و مرطوب نه تنها ناراحتی کارگران را موجب میشود ، بلکه علت کمک بهزیست ، ازدیاد و اشاعه موجودات زنده دربینی عامل امراض انگلی و عفونی سلامت آنها را نیز در معرض خطر قرار می‌دهد . از این راهها و راههای دیگر ، آب و هوای بد ، از میزان و مدت و کارائی کار کارگر می‌کاهد .

برای برطرف کردن این نتایج نامساعد - در گهگاه تبدیل آنها به عوامل مساعد که از نظر کشاورزی در بعضی از کشورها کاملاً ممکن است - اغلب به سرمایه‌گذاری ، آنهم سرمایه‌گذاری بولی ، نیاز است . و چون کشورهای عقب مانده با منابع فقیر خود نمی‌توانند از عهده سرمایه‌گذاریهای زیاد و اقدامات اداری مؤثر برآیند ، لذا آب و هوای بد در راه توسعه این کشورها موانع بزرگی بوجود می‌آورند که باید از راه تدابیر و برنامه‌های دقیق بر فاع آنها اقدام کرد . بنابراین بوری جستن از عوامل آب و هوا در مطالعه شرایط کشورهای عقب‌مانده تعصب بزرگی است .

و نیز ، نظریه استعمار بصورتی خام به جنبه‌های مختلف سازمان اجتماعی ، نهادها و گرایش‌های کشورهای عقب‌مانده اهمیت داد . منتهی این نظریه معتقد بود که این شرایط تغییرناپذیر فتنی‌اند و در مقابل تغییرات مصنوعی و خودانگیخته واکنشی نشان نمی‌دهند . معلوم است که این نظریه در جهتی منفی تعصب و بدبین بود . ولی ، وقتی که اقتصاددان‌های پس از جنگ ، مسائل برنامه‌ریزی کشورهای عقب‌مانده را فقط با معیارهای « اقتصادی » مطالعه کردند و بیکل این عوامل غیر اقتصادی « را نادیده گرفتند ، اینها هم

مرتکب تعصب شدند ، منتهی تعصبشان خوشبینانه بود .
یک چنین دوری گردیدن‌ها و نادیده گرفتن‌ها ، در مورد مطالعه کشورهای پیشرفته که اقتصاددان‌ها مفاهیم ، مدل‌ها ، و در نتیجه فرض‌ها و روش‌های تحقیقی خود را از آنها گرفته بودند ، تا اندازه‌ای موجه است . زمینه‌های اجتماعی این کشورها و بخصوص ، نهادها و گرایش‌های آنها تا بدان اندازه معقول‌اند ، که هیچگاه انگیزه‌ها و برنامه‌های توسعه را سد نمی‌کنند . یا اینکه اگر زمینه‌های فوق با انگیزه‌ها و برنامه‌های فوق برخوردی پیدا کنند ، به سرعت در جهت مساعد تطبیق می‌یابند . ولی این در مورد کشورهای عقب مانده که برای مدتهای طولانی در حال رکود بوده‌اند صادق نیست .

همچنین ، چنانکه گفتیم ، نظریه استعماری اثر درآمدها و سطح زندگی پائین توده‌های مردم مناطق عقب‌مانده را بر روی بهره‌وری (قابلیت تولید) مورد نظر قرار داده بود ، ولی جای امیدی برای بالا بردن درآمدها و سطح زندگی نمی‌دید . در کشورهای پیشرفته بحث درآمدها و سطوح زندگی نسبتاً بالاتر مطرح و وجود تامین‌های اجتماعی ، تنذیه و بطور کلی تر ، سطح زندگی را مسئله‌ای مربوط به رفاه مردم می‌بینند ، زیرا که شرایط تغذیه یا سطوح زندگی رابطه‌ی زیادی به تمایل و توانائی مردم در مقابل کار ، و کارائی آن دارند . از اینرو ، در مدل‌های رشد غربی - مصرف را جزو عوامل تعیین‌کننده بهره‌وری (قابلیت تولید) به حساب نمی‌آورند .

لیکن ، چنین اثری در مطالعه مثلث عقب مانده‌گی ، توسعه و برنامه‌ریزی کشورهای عقب‌مانده چیزی نیست . در این کشورها ، درآمدها و سطوح زندگی بر روی بهره‌وری (قابلیت تولید) اثر مستقیم می‌گذارند . و چون اهمیت بعضی از اقلام مصرفی - از جمله غذا و تسهیلات آموزشی - بر روی بهره‌وری با قابلیت تولید زیادتر بیش از عوامل دیگر است ، لذا باید حتی در مورد مصرف و تولید برای لغو نیز برنامه‌های تطبیقی جدید تا اولویت اقلام مصرفی تعیین گردد .

نظریه استعماری در این مورد هم در جهتی منفی تعصب و بدبین بود ، زیرا که امکان بالا بردن سطوح زندگی توده‌ها را در نظر نگرفت . برعکس ، نظریه پس از جنگ ، عامل مصرف را بکسلی از مدل‌های رشد حذف کرد و چون فرض کرد که در این مدل‌ها ، سطوح بسیار پائین زندگی و مصرف بعضی از اقلام اخلاقی درکار بالا رفتن تولید بوجود نمی‌آورد ، راه افراطی دیگری رفت و بیش از اندازه خوشبین شد . این مسئله را اصرار به پس‌انداز ، حتی از جانب توده‌های فقیر ، شدیدتر ساخت .

تنها در یک جهت فرض‌های اقتصادی پس از جنگ راه عقل و واقع‌گرائی را رفت و در مقابل تعصب ایستاد . اندیشه‌های اقتصادی حتی از دوران شروع کار خود یعنی دوره روشنگری (۲) تفاوت‌های ناشی از وراثت ، هوش و سایر

استعدادهای گروه‌های مختلف مردم را به‌سخره گرفتند و به قلمرو مطالعه خود راه ندادند . از این لحاظ اقتصاددان‌ها جانب قدسین را گرفته ، و بعلت نبودن پایه‌های علمی برای اینگونه مسائل ، خود را آلوده ساخته‌اند . چنانکه گفته شد ، اعتقاد به تبعیض‌های نژادی در اواخر دوره استعماری رو بسزوا گذاشت و بتدریج از بین رفت و اگر هم باقی ماند بصورت مخفی و به شکل اعتقادهای شخصی و انفرادی بعضی از مردم بود . این اعتقاد در نوشته‌های اقتصاددان‌های پس از جنگ هم راهی نجات و بدینگونه بکلی از بین رفت .

تفاوت‌های اوئیه

کاربرد نابجای فرض‌های مطالعات اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته در کشورهای عقب‌مانده ، به این عقیده انجامیده است که اختلاف در میزان توسعه این دو گروه از کشورها امری است « ایامی » (۳) و نه « کمی » . مخصوصاً گفته شده است که بین کشورهای پیشرفته و عقب‌مانده فقط یک « فاصله زمانی » وجود دارد .

این تر یا نهادها را اولین بار فیلسوفی در مقدمه یکی از کتابهای خود بدینگونه مطرح ساخت که « کشوری که از لحاظ صنعت پیشرفته‌تر باشد ، تصویری از آینده کشورهای کمتر توسعه‌یافته را نشان میدهد . » در ایالات متحده این تر ، بدون اینکه از منشاء فلسفی آن سخنی برود در نظریه ساده « مراحل رشد » خلاصه شده و حتی بعضی اوقات بعنوان یک مفهوم « ضد فلسفی » ارائه گشته است . بطور خلاصه ، ضابطه فرایند توسعه یک بندی فوق ، حکایت از این موضوع دارد که فرض‌های اصلی مدل‌های رشد غرب را همه بدون مطالعه از این کشورها می‌گیرند و در مورد کشورهای عقب‌مانده بکار می‌برند . از اینرو ، این ضابطه ، در کار مطالعه اوضاع و احوال کشورهای عقب مانده ، اسباب بوجود آمدن نوعی خوشبینی فلسفی نیکفرجام بودن غائی کارها می‌گردد .

روش‌های خوشبینانه فوق ، سیاستها را نیز بدنبال خود کشاندند و شرایط و موقعیت‌های کشورهای عقب مانده را که آوردنشان لااقل از لحاظ نظری در نظریه‌های « اقتصادی » مشکل نبود ، نادیده گرفتند . گویا اینکه کشورهای پیشرفته به‌پیروی از سنت‌های مطالعات اقتصادی و به‌دلایل کم‌وبیش صحیح شرایط اقلیمی را در تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی نیاوردند ، معیناً آب و هوا از جمله شرایط و موقعیت‌هایی هستند که حتماً باید در مطالعات اقتصادی کشورهای عقب مانده بیایند .

نیز ، به‌خوبی می‌توان دید که اقتصاددان‌ها تا همین اواخر به‌تراکم جمعیت و رشد سریع آن در کشورهای عقب‌مانده اهمیت کافی نمی‌دادند . در واقع ، مردم اغلب در اجتماع‌های فشرده‌ای زندگی می‌کنند و حتی در کشورهایی که زمین‌های دست نخورده وسیع و منابع طبیعی فراوان دارند پدیده « پرجمعیتی » (۴) وجود دارد . لیکن ،

اگر در این کشورهای دسته اخیر، بخش جمعیت به نقاط دست نخورده امکان پذیر است، معهدا این عمل علاوه بر سرمایه‌گذاری‌های وسیع و دستگاه اداری بسیار کارآمد به اصلاحات نهادی داخلی، بویژه در زمینه نحوه زمینداری، و فراهم آوردن فضای سیاسی پذیرای اصلاحات، نیاز فراوان دارد. نظریه اقتصادی غرب معمولا به پیروی از سنت‌های خود، زیاد وارد این مسائل نمی‌شود.

در جنب روش سنتی مطالعات اقتصادی، معمولا به رویدادها و مسائل سیاسی توجه کافی می‌شد. کشورهای پیشرفته فعلی، مدت‌ها قبل از معنی شدن، بعنوان منتهای یکپارچه ملی شروع یکار کردند و بدنبال سیاست‌های منی رفتند. لیکن کشورهای عقب‌مانده، منجمله آنهایی که برخلاف کشورهای متعدد تازه استقلال یافته مدت‌ها قبل استقلال یافته بودند، توسعه را از وقتی شروع کردند که هنوز می‌بایست برای یکپارچگی ملی خود تلاش بسیار بعمل می‌آوردند. معلوم است که در این مرحله پرداختن سیاست‌ها و برنامه‌های از پیش تعیین شده اگر ناممکن نباشد مشکل است.

از لحاظ تجارت بین‌المللی، وارد شدن به دنیای کوچک پیشرفته قرن نوزدهم نه تنها یک مشکل نبود بلکه ساده هم بود. اما، اکنون، کشورهای تازه استقلال یافته سیاسی و اقتصادی، نمی‌توانند با تکرار آنچه که کشورهای پیشرفته کردند، در تجارت بین‌المللی صاحب امتیازی شوند. و نیز، این کشورها آن دسترسی‌هایی که کشورهای در حال توسعه آن زمان به سرمایه‌های خارجی با بهره کم داشتند ندارند (مثلا سوئد از بهره‌های ۳ درصد و حتی کمتر استفاده می‌کرد).

برای بسیاری از کشورهای عقب‌مانده، آینده صادراتی چندان برخشان وجود ندارد. این کشورها برای توسعه صنعتی خود مجبور به سرمایه‌گذاری بر روی صنایع جایگزینی صادرات از خارج شده‌اند. این را با برنامه‌گذاری صحیح هم نمی‌توان بهبود کامل بخشاند، زیرا که اشکال نخستین مشکلات ارزی است. این مسئله باعث تحدید واردات که خود موجب حمایت‌های زیاد از تولیدات نه‌چندان ضروری است، می‌گردد. از اینرو کالاهای غیر ضروری از حمایت‌های سرمایه‌آوری برخوردار می‌شوند و صنایع باتولید گران (۵) بوجود می‌آیند. لیکن، با تمام تجزیه و تحلیل‌های صحیحی که از این پدیده میشود اگر اقتصاددان‌ها را بخاطر ناچیز شدن مسائل و موانع کشورهای عقب‌مانده در تبدیل تجارت خارجی به «موتور رشد»، به تبعیت از گذشته و حال کشورهای پیشرفته فعلی، سرزنش کنند زیاد بی‌انصافی نکرده‌اند. پیشرفت‌های بسیار موفقیت آمیز بعضی از کشورهای کوچک، یک استثنا است نه یک قاعده.

معمولا گفته میشود که کشورهای عقب‌مانده امروزی از یک لحاظ بر کشورهای پیشرفته فعلی بعنوان شروع کار مزیت دارند. زیرا که این کشورها می‌توانند از تکنولوژی بسیار پیشرفته

ساخته و پرداخته کشورهای متری استفاده کنند و زحمت کشف و اختراع آنرا بخود راه ندهند. طرفداران این فکر معتقدند که حتی اگر کشورهای عقب‌مانده بخواهند این تکنولوژی را بسا شرایط و مسائل خود وفق دهند، بازهم نتیجه کلی به سود آنهاست. این بنظر من، عقیده ایستایی است.

پیشرفت‌های سریع و شتابان علمی و تکنولوژیکی کشورهای پیشرفته، بر روی اقتصاد کشورهای عقب‌مانده رویهمرفته و بجز چند مورد، اثر ریانبخش داشته است. در کشورهای پیشرفته، ما بهره‌وری (قابلیت تولید) کشاورزی خود همچنان خواهیم افزود و از کشاورزان خود حمایت خواهیم کرد. بعلاوه در مصرف مواد خام صرفجویی خواهیم نمود و برای کالاهای وارداتی سستی خود از کشورهای عقب‌مانده کالاهای جایگزینی خواهیم یافت. پیشرفت‌های فعلی علمی و تکنولوژیکی و همچنین پیشرفت‌های آینده ایندو، نیز مشمول قسمتی از مشکلات کشورهای عقب‌مانده در بالا بردن تولید و صادرات کالاهای صنعتی‌اند. تمام اینها را همه میدانند و در رشته‌های بخصوص درباره آنها تفسیرهایی نیز شده است. لیکن در نوشته‌های اقتصادی اثرات کلی و فواید ناشی از پیشرفت‌های علم و تکنولوژیکی، بر روی عقب‌مانده‌گی کشورهای عقب‌مانده، معمولا به حساب نمی‌آید.

برخلاف تصور غلط همگانی، رشد در کشورهای پیشرفته فعلی سریع نبوده است. بهمین لحاظ کشورهای عقب‌مانده امروزی فرصت کافی برای رشد تدریجی، شبیه به کشورهای پیشرفته، ندارند. نیاز شدید به نوسازی، و بالا رفتن سریع جمعیت، موجب می‌شود که فواید عوام توسعه را بر روی همه قسمت‌های یک جامعه، که بسیاری از جنبه‌های آن سالهای سال در حال رکود باقی می‌مانند، پخش کنند. چرا که جوامع ملل بهره‌ور برای هندوستان گفته است:

«ما انرژی انسانی داریم، از بین‌گاو هم استفاده می‌کنیم. چرا که علم و تکنولوژی برای اینکه قبول کنیم که کوشش‌های فشرده نوسازی، نقاط رشد، مهمی هستند باید فرض کنیم که اولاً اثرات نامطلوب و فاجعه‌کننده انفجار جمعیت و رشد سریع تکنولوژیکی کشورهای پیشرفته را می‌توان خنثی کرد و ثانیاً «گسترش» و سرایت عوامل توسعه بر یکدیگر در کشورهای عقب‌مانده در آینده کارآمدتر و مؤثرتر از حال خواهد بود. این بنوبه خود عوامل دیگری را واجب می‌سازد که از آن جمله است اتخاذ سیاست‌های مصمم در جهت تغییر مؤثر گرایش‌ها و نهادها ولی این عوامل «غیراقتصادی» را از همان ابتدا در تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی و برنامه‌ریزی‌ها نیاوردند.

این گفته‌ها را ممکن است عده‌ای «بدبینانه» بخوانند، که در محیط روشنفکری «خوشبینانه» دست‌پرورده روش مطالعات اقتصادی پس از جنگ و نظریه‌های تقریبا کافی برای کشورهای پیشرفته

و کاملا ناکافی برای کشورهای عقب‌مانده، امری طبیعی است. بگمان من «خوشبینی» و «بدبینی» هر دو انواعی از تمصب‌اند، که تجزیه و تحلیل علمی باید خود را از آنها خلاص کند و به واقعیت روی آورد.

اگر مطالعه واقع‌بینانه شرایط کشور های عقب‌مانده درباره امکان توسعه، دید هوشیارانه‌تری بدست میدهد، نباید ایجاد حس شکست خوردگی کند. برعکس، این مطالعه و آگاهی باید بابعاد و کیفیت فعالیت‌ها و اصلاحات بیفزاید. یعنی اینکه باید کشورهای عقب‌مانده به اصلاحات وسیع و مؤثری دست زند و کشورهای پیشرفته فداکاری‌های بزرگی بعمل آورند. برای مقابله واقع‌بینانه با مسئله فقر جهانی بشجاعت و قدرت اراده‌ای احتیاج است، که در خوشبینی فرصت‌طلبانه نمی‌توان سراغ گرفت.

یکی از انتقادهای اساسی و اخلاقی وارد بر نصیحت خوشبینانه در مطالعه مسائل توسعه کشورهای عقب‌مانده ایستکه این نوع مطالعه در کشورهای عقب‌مانده بانی نوعی خشنودی و در کشورهای پیشرفته باعث بوجود آمدن نوعی عدم نگرانی شده است. یک چنین روشی با منافع تنگ‌نظرانه بعضی‌ها در هر دو کشورهای پیشرفته و عقب‌مانده می‌خواند، و چنانکه گفتیم، بهمین لحاظ هم یخویی جای باز کرده است.

1) Establishment theory

مقصود کاربرد روش‌های اقتصادی کشورهای دیوکراتیک غرب است. رجوع شود به کتاب درام آسیائی، جلد اول، صفحه ۱۶ تا ۳۰. مترجم.

2) Enlightenment

3) Dimensional

4) Over population

5) High cost industries

